

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده ارجمند جناب طبیب زاده پروانی!  
تحفه ارسالی شما را با کمال مسرت دریافت نموده و نشر کردیم. آرزو مندیم که این امر طلیعه ای باشد برای همکاری های دایمی شما با پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان".  
لازم به یاد دهنی می دانیم که ضمن ابراز همدردی به نسبت فقدان مرحوم کوه دامنی و موافقت با دید عالمانه جنابعالی در تحلیل از تاثیرات آوارگی بر روان انسانهای رنج کشیده کشور، باید ابراز بداریم که ای کاش عمر مصیبت در افغانستان به یک و نیم دهه محدود شده و مردم صرف با آمدن اسلام سیاسی در قدرت، این سرنوشت المبار را تجربه می کردند. با تاسف که این تجربه به فاجعه ثور ۵۷ بر میگردد، که نقطه آغاز مصیبت های پیاپی بوده و بی خانمانی انسان افغانی از آن زمان آغاز می یابد.  
با تقدیم محبت و آرزوی پیروزی شما!

پورتال AA-AA

دیدار طبیب زاده ( پروانی )  
مشیکان – اضلاع متحده امریکا

## درسی که از خود کشی بیرنگ کوه دامنی می گیریم!

از خودکشی مرحوم کوه دامنی، یکی از فرهنگیان دلشکسته در خارج کشور، تقریباً سالی میگذرد. وی سال پار در همین آوان خود را در بستر خوابش حلق آویز کرد! گفته میشود که با خانم خویش ( خواهر رازق روبین و سلیمان راوش ) اختلافاتی داشت، یعنی خانم او در بریتانیای کبیر یکسره از اطاعت شوهر، دست کشیده بود و بیرنگ را تمسخر میکرد! در عبارت معترضه ای که بیرنگ بر صفحه نخست کتاب شعرش، « من ناله می نویسم » ( منتشره خارج ) نگاشته، نشان داده که خانم او هیچگاه از شعر و شاعری خوشش نمی آمده است!

بیرنگ در خارج کشور نمونه مشخص و متبارزی از همان پناهجویان دربر است که امواج حادثه او را به ساحل بریتانیای کبیر، افکنده بود. عدم سازگاری با محیط تازه و ارزشهای تازه، سر آغاز مصیبت او بود. همه مان که از دست فتنه جویی های مجاهدین شکم پرست و طالبان کرام! به اروپا و امریکا گریخته ایم؛ همان درد و دلگیری و دبیریشن را تجربه می کنیم که بیرنگ کوه دامنی کرد. چندین ماه در بیغوله ها و سوراخ ها که متولیان امور مهاجرت اروپا ی برای مان تهیه و تعبیه داشته اند، مثل موش، سر گردان هستیم و بعدها که اجازه یافتیم اپارتمانی کرایه کنیم و « اولاد ها » به مکتب مشغول شدند، بچه و دختر مان زبان ملی و مادری خویش را بتدریج فراموش میکنند، عنعنات و خاطرات شهر زادگاه را به طاق نسیان میگذارند و به سلک و روش و فرهنگ کشور میزبان، معتاد میشوند! فرزندان ما کم کم از انقیاد و چنبر خانه و خانواده، خارج میشوند و پدر و مادر پیر و زهیر را به « یاد خدا » می سپارند تا در تنهایی و بی پناهی، از غصه بمیرند! برای بیرنگ بینوا هم یار ناجوانی کرد و هم روزگار! جسد آویخته مردی را با چشمان از حدقه برآمده و گلوی بریده و خونین، در اتاق خواب، در پایتخت بریتانیای کبیر

، مادر استعمار شرق ، تصور کنید و عاقبت یک شاعر در بدر هموطن را به نوحه بنشینید! آیا مجاهدین کرام و طالبان کرام (!) که وطن را به دست اجنبی سپرده اند تنها بخاطر ویران کردن پایتخت و شبکه های آب و برق کشور و کشتار بی سابقه اهالی بیدفاع ، مجرم هستند یا برای اخراج دسته جمعی همه وطن پرستان و خانواده های افغان ، که کشور زیبای خویش را ترک کرده و ناگزیر و ناخواسته روانه دیار فرنگ شده اند؟ سرنوشت بیرنگ کوه دامن و بیرنگ های مشابه وی ، بدست اشغالگران و نوکران بومی شان تا چه حد ، فاجعه بار و تراژیک ، رقم خورده است . سی سال اشغال کشور توسط ارتش سرخ و ارتش جورج بوش که ریختن خون آدم ها در عراق و سایر سرزمین ها را ( رسالت الهی ! ) می انگاشت ، زخم ناسوری بر پیکر میهن و فرزندان دور افتاده وطن است. ما ارزشهای سکس و سرمایه سالاری فرهنگ غرب را نمی پذیریم ، ارزش های غرب برای غربی ها خوب است، نه برای شرق که زادگاه زرتشت و مولاناست! ایکاش اشغالگران بی فرهنگ وطن ما را رها کنند تا مرگی چنین دلتبار در انتظار دیگر قلمزنان ما نباشد. خاطره مرحوم بیرنگ گرامی باده.